گزارش

خاکستر قاهره

ادامه از صفحه ۲

گفتنی است که روز چهارشنبه هشت کشور ازجمله چین، روسیه و ایران با صدور بیانیه‌ای مشترک از اعضای شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی خواستند در برابر سیاسی‌کاری درباره برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران مقاومت کنند و از پیش‌نویس قطع‌نامه ضدایرانی حمایت نکنند. در این بیانیه ضمن استقبال از تعاملات سطح بالا میان مدیرکل آژانس و مقام‌های ایرانی و همکاری تهران در فراهم‌کردن دسترسی به تأسیسات «تحت حمله قرار نگرفته»، هشدار داده شده که تصویب قطع‌نامه جدید می‌تواند روند فعلی گفت‌وگو و فضای مثبت همکاری را تضعیف کرده و با ایجاد «واقعیت موازی» در گزارش‌دهی، وحدت، اعتبار و یکپارچگی نهادی آژانس را به خطر اندازد. این کشورها بر ضرورت حفظ ماهیت فنی و بی‌طرفانه آژانس تأکید کرده و از اعضا خواستند از حمایت از پیش‌نویس قطع‌نامه خودداری کنند. جمهوری اسلامی ایران نیز پیش‌تر اعلام کرده بود هرگونه اقدام نسنجیده در شورای حکام، با پاسخ قاطع تهران مواجه خواهد شد. رضا نجفی، سفیر و نماینده دائم ایران در وین، تأکید کرد که اقدامات غیرقانونی آمریکا و سه کشور اروپایی تغییری در وضعیت اجرای پادمان در ایران ایجاد نخواهد کرد؛ وضعیتی که به گفته او نتیجه تجاوز نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی و مماشات سه کشور اروپایی است. کاظم غریب‌آبادی، معاون حقوقی و بین‌الملل وزارت امور خارجه نیز هشدار داد در صورت تصویب قطع‌نامه ضدایرانی، تهران بازنگری‌های اساسی در سیاست‌های خود انجام خواهد داد.

بیانیه وزارت خارجه

علاوه بر مواضع عراقچی و بقایی، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران نیز در بیانیه‌ای رسمی، قطع‌نامه جدید را «غیرقانونی، ناموجه و نتیجه فشار سیاسی آمریکا، آلمان، فرانسه و انگلیس» توصیف کرد. در این بیانیه آمده است: سه کشور اروپایی و آمریکا با سوءاستفاده از تفوق عددی در شورای حکام و بدون همراهی نزدیک به نیمی از اعضا از جمله مخالفت دو عضو دائم شورای امنیت، قطع‌نامه‌ای را تحمیل کردند که مبانی بنیادین معاهده NPT و حق مسلم ایران برای استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای را نقض می‌کند و مفاد قطع‌نامه‌های منسوخ‌شده شورای امنیت درباره تعلیق غنی‌سازی را دوباره تکرار می‌کند. وزارت امور خارجه تأکید دارد که شورای حکام از نظر حقوقی فاقد صلاحیت برای بازگرداندن قطع‌نامه‌های خاتمه‌یافته شورای امنیت است و تلاش آمریکا و تروئیکا برای القای چنین اختیاری، نشانه‌ای آشکار از سوءنیت و رفتار غیرمسئولانه آنهاست؛ اقدامی که به گفته تهران موجب «اغتشاش حقوقی» و تضعیف نهادهای بین‌المللی و رژیم منع اشاعه می‌شود. این بیانیه همچنین تصریح می‌کند محتوای قطع‌نامه بازتاب‌دهنده «قلدرمآبی آمریکا و رفتار مزورانه سه کشور اروپایی» است؛ زیرا تدوین‌کنندگان آن عامدانه از اشاره به حملات نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی به تأسیسات هسته‌ای ایران که به اذعان مدیرکل آژانس علت توقف برخی فعالیت‌های راستی‌آزمایی بوده است، خودداری کرده‌اند. در بیانیه تأکید شده که مسئولیت وضعیت کنونی بر عهده آمریکاست؛ کشوری که با خروج یک‌جانبه از برجام، نقض تعهدات بین‌المللی و حمله نظامی به تأسیسات تحت پادمان ایران، بحران‌سازی را تشدید کرده است. تروئیکای اروپایی نیز به دلیل نقض تعهدات برجامی، همراهی با واشنگتن و مشارکت در حملات خرداد ۱۴۰۴ و همچنین پیش‌قدم‌شدن در فرایند اسنپ‌بک، باید پاسخ‌گوی پیامدهای زیان‌بار این روند باشند. به گفته وزارت خارجه، مطالبه‌گری این چهار کشور از ایران، «وارونه‌سازی آشکار واقعیت‌ها» است. بیانیه می‌افزاید: اقدام آمریکا و سه کشور اروپایی عملا مسیر تعامل مثبت ایران و آژانس را مختل و تهران را ناگزیر کرده تا خاتمه تفاهم ۹ سپتامبر (تفاهم قاهره) را رسما اعلام کند. وزارت خارجه یادآور می‌شود که ایران پیش‌تر با امضای شیوه‌نامه جدید همکاری، روند بازرسی‌ها را تسهیل کرده بود. در پایان، وزارت امور خارجه با اشاره به «خطر اصلی اشاعه» یعنی رژیم اسرائیل به عنوان تنها دارنده سلاح‌های کشتارجمعی در منطقه، تأکید می‌کند که نادیده‌گرفتن این تهدید و تمرکز بر برنامه صلح‌آمیز ایران، آمریکا و تروئیکا را به «شرکای جنایات اسرائیل» تبدیل کرده است. این وزارتخانه ضمن تقدیر از کشورهایی که از قطع‌نامه حمایت نکردند، اعلام کرد: جمهوری اسلامی ایران از هیچ اقدامی برای صیانت از حقوق هسته‌ای ملت ایران فروگذار نخواهد کرد.

توافق قاهره سوخت، اما تنش ماند

تا به اینجای کار، صدور قطع‌نامه جدید شورای حکام و تصاعد تنش یک قربانی گرفت و آن‌هم توافق قاهره است که در آتش اختلافات سوخت. عباس عراقچی، وزیر امور خارجه، درباره خاتمه توافق قاهره پیامی منتشر کرد با این مضمون: این ایران نیست که به دنبال ساختن یک بحران تازه است. وزیر خارجه در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: همان‌طور که دیپلماسی در ماه خرداد توسط اسرائیل و آمریکا مورد تهاجم قرار گرفت، «توافق قاهره» نیز توسط آمریکا و سه کشور اروپایی کشته شد. روند ناپسند و شرم‌آوری که ما را به این نقطه رساند، از این قرار است؛ هنگامی که ما در آستانه دور ششم مذاکرات هسته‌ای با آمریکا بودیم، ناگهان رژیم اسرائیل و سپس آمریکا به ایران حمله کردند. زمانی که پس از آن، ایران با میانجیگری مصر و با وجود بمباران تأسیسات هسته‌ای، در قاهره با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی توافق‌نامه‌ای برای ازسرگیری بازرسی‌ها امضا کرد، سه کشور اروپایی تحت فشار آمریکا به دنبال اعمال تحریم‌های شورای امنیت علیه مردم ما رفتند. عراقچی ادامه داد: وقتی ایران شروع به فراهم‌کردن دسترسی برای بازرسان آژانس به تأسیسات هسته‌ای خود کرد و این روند را از سایت‌هایی آغاز کرد که در حملات خرداد و تیر بمباران نشده بودند، آمریکا و سه کشور اروپایی دست‌به‌یکی کردند تا ایران را در شورای حکام آژانس مورد محکومیت قرار دهند. اکنون برای همگان واضح است این ایران نیست که به دنبال ساختن یک بحران تازه است. حسن‌نیت ما را درک نمی‌کنند. سه کشور اروپایی و آمریکا به دنبال تنش‌زایی هستند و آنها به‌خوبی می‌دانند که خاتمه رسمی توافق قاهره، نتیجه مستقیم تحریکات خودشان است. تنش میان تهران و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ماه‌های اخیر به‌خصوص بعد از جنگ ۱۲روزه و فعال‌سازی مکانیسم ماشه وارد مرحله‌ای فرسایشی شده است و ادامه این وضعیت می‌تواند پیامدهایی منفی برای همه طرف‌ها به همراه داشته باشد. تداوم تصویب قطع‌نامه‌های ضدایرانی در شورای حکام، بدون توجه به همکاری‌های پیشین تهران و بدون در نظر گرفتن اقدامات غیرقانونی گذشته برخی کشورها، نه‌تنها امکان گفت‌وگو و تعامل سازنده را کاهش می‌دهد، بلکه احتمال بروز سوءتفاهم‌ها و افزایش بی‌اعتمادی را تقویت می‌کند. در چنین شرایطی، فشارهای یک‌جانبه از سوی برخی کشورهای غربی و حمایت‌های سیاسی محدود از این قطع‌نامه‌ها به‌جای حل مسئله، عملا موجب پیچیده‌ترشدن پرونده هسته‌ای ایران شده است. ایران، از سوی خود، با احتیاط و پایبندی به اصول قانونی و حقوقی، تلاش کرده مسیر همکاری فنی و پادمانی را حفظ کند؛ اما استمرار روند فعلی می‌تواند شرایط را از کنترل خارج کند و فضا را به سمت تنش‌های بیشتر سوق دهد. هشدار اصلی در اینجا روشن است؛ ادامه مسیر فعلی به نفع هیچ‌یک از طرف‌ها نیست. افزایش فشارها و اقدامات تقابلی، نه‌تنها موجب کاهش تنش نخواهد شد، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز بحران‌های تازه و ایجاد شکاف در نهادهای بین‌المللی شود. بنابراین ضرورت دارد همه طرف‌ها، به‌ویژه اعضای شورای حکام و کشورهای ذی‌نفع، با نگاه فنی، بی‌طرفانه و مبتنی بر تعامل سازنده، مسیر گفت‌وگو و همکاری را باز نگه دارند. فقط با حفظ این تعادل است که می‌توان از تشدید بحران جلوگیری و افق روشنی برای حل مسائل هسته‌ای ایران و حفظ اعتبار نهادهای بین‌المللی ترسیم کرد. ادامه تنش، نه پیروزی‌ای برای هیچ‌کس دارد و نه راه‌حل پایدار، بلکه فقط شعله‌ورشدن اختلاف‌ها و بحران‌های جدید را به همراه خواهد داشت.

عکس: احسان قلمچی/ شرق

دیپلماسی در آینه تاریخ

ادامه از صفحه ۲

خب، اثاث‌تان را جمع کردند و شما را تا مرز ایران اسکورت کردند؟

بعدازظهر شد. کارمندان محلی کامیون گرفتند. آنها اثاث زیادی داشتند. ما اثاثی نداشتیم؛ یک ماشین اپل داشتیم و هرچه داشتیم، گذاشتیم داخل آن اپل. میز، صندلی و غذاخوری را همان‌جا جا گذاشتیم. اما وزارت خارجه وقت خسارت اثاثیه ما و همه کارمندان را داد و از ما تقدیر کردند.

گفته بودید بعد از قضیه بصره، دو سال نرفتید سمت هیچ مأموریتی؛ درخواستی نشد یا خودتان نخواستید بروید؟

من نخواستم بروم.بچه‌دار شدیم و پسرمان متولد شد. من هم دلزده شدم از مأموریت خارج. البته آنها حاضر بودند من را به مأموریت خوب بفرستند، اما چون ما با حالت بحرانی از عراق آمده بودیم، من تمایل نداشتم. این را هم بگویم که زره‌پوش عراقی ما را تعقیب می‌کرد تا به مرز برسیم، چون دانشجوها هنوز شلوغ می‌کردند. وقتی به مرز شلمچه نزدیک شدیم (همین‌جایی که جنگ شد)، فرمانده زره‌پوش عراقی با دوربین تانک‌های ایرانی را دید. گفتند «آقا، ما جلوتر نمی‌آییم. کامیون عراقی را هم نمی‌گذاریم ببرید، چون مال عراق بود». ما دوباره شروع به مذاکره کردیم. دو تا ماشین شخصی اپل خودمان را آنجا گرو گذاشتیم تا کامیون برود تخلیه کند. کامیون که برگشت، سوار اپل‌مان شدیم و آمدیم.

برگشتید.

ما دیدیم به محض اینکه فرماندهان زره‌پوش عراقی در دوربین، تانک‌های ایرانی را دیدند، رنگ‌شان پرید. آنها خیلی حساب نیروی زمینی ایران را می‌کردند. ما آن طرف مرز را نمی‌دیدیم، اما آنها با دوربین دیده بودند. همین‌طور هم شد. این طرف که آمدیم، ما را تحویل گرفتند و وزارت خارجه در حالت تقدیر بود که ما از یک مأموریت مشکل برگشته بودیم.

درگیری هم داشتید؟ مثلا بحث بازرسی اسناد و مدارک و کیف خودتان؟

بله، آن یکی، دو ماه قبلش بود. از آبادان قایق گرفتم که برگردم بصره. در مرز سیبه (همان‌جایی که جنگ ایران و عراق شد)، مأمور گمرکی گفت «کیف‌تان را نگاه می‌کنیم». من گفتم شما حق ندارید نگاه کنید. او گفت «نه، ما در بصره تحویل می‌دهیم و دست نمی‌زنیم». من ناراحت شدم و دوباره قایق‌ران را صدا کردم که برگردد. وقتی دید من عصبانی شدم، مأمور امنیتی گفت «خب حالا بنشینید، یک پپسی‌کولا بیاورید». من هم عصبانی بودم، گفتم «مشرب (نوشیدنی) نمی‌نوشم». او برگشت و گفت «نمی‌نوشی، خب باز کن بریز روی زمین». این را که گفت، خنده‌ام گرفت و از همان خنده شروع کردیم به تفاهم.

به قول خودتان دیپلماسی قوام و دیپلماسی فندکی آنجا هم جواب داد.

بله، شما یک جایی باید با خنده... .

آن دو سال و نیم که در اداره ششم بودید، پیشنهاداتی از اروپا شد؛ چه شد که مأموریت در اروپا را نپذیرفتید؟

آن‌وقت می‌خواستم در تهران بمانم. در اداره ششم به مدت دو سال و نیم ماندم. چون بچه‌دار شدیم، دوست نداشتم به اروپا بروم. بعد آمریکا را پیشنهاد کردند.

حالا به آمریکا می‌رسیم. اداره ششم مسائل آفریقا بود، درست است؟

بله، همه‌اش مسائل آفریقا بود.

و آنجا فقط کارتان دوباره همین مسئله گزارش‌ها بود؟

گزارش‌نویسی بود. اتفاقا من از اول نوشتن را دوست داشتم. کار آن اداره، نوشتن بود و همه را بر عهده من گذاشته بودند. تلگراف‌ها و اطلاعات کافی در اختیارم می‌گذاشتند و من براساس آنها می‌نوشتم. اضافه بر آن، برای کشورهای آفریقایی (به‌جز مصر که عربی محسوب می‌شد)، جزوه‌هایی درباره سابقه آنها منتشر کردم که بعدها آقای میرفندرسکی در وزارت خارجه از آنها تقدیر کردند.

در همان اداره ششم گفتید با پسر سهیلی همکار بودید، درست است؟

بله، با آقای سهیلی که فرانسه را خوب می‌دانست. ایشان پسر علی سهیلی، نخست‌وزیر سابق بودند.

خب چه شد اروپا را انتخاب نکردید و آمریکا رفتید؟

اروپا پیش نیامد. اولین باری که من آمادگی خود را اعلام کردم، آمریکا پیش آمد. قبلا اشاره‌ای به اروپا شده بود، اما من دیگر دنبالش را نگرفتم، چون نمی‌خواستم به مأموریت بروم و می‌خواستم تهران بمانم.

و در آن دوره هم که گفتید با آقای افشار کار کردید و خود آقای زاهدی که آن موقع در نیویورک بود.

بله، آقای امیرارسلان افشار، سفیر بود. شش ماه با ایشان بودم، بعد اردشیر زاهدی آمد و سفیر شد.

یک چیزی خیلی مهم است و می‌خواهم این را با شما کالبدشکافی جدی بکنیم؛ شما در دوره واترگیت آنجا بودید که هم‌زمان با دوره کاری آقای زاهدی بود. آیا واقعا صحت دارد که محمدرضا پهلوی پولی داده باشد برای حمایت از کمپین جمهوری‌خواهان در انتخابات (کمپین ریچارد نیکسون)؟

محمدرضا شاه کمک به کمپین ریپابلیکن را پنهان نمی‌کرد. آمریکایی‌ها هم پنهان نمی‌کردند. شاه مخصوصا به ریچارد نیکسون کمک می‌کرد. نیکسون اولین معاون رئیس‌جمهوری بود که بلافاصله بعد از ۲۸ مرداد به تهران آمد و شاه را تقویت کرد. شاه با او دوست بود. ما سند یا گزارش علنی ندیدیم و ندادیم، اما در آنجا بدیهی بود که شاه ایران به کمپین ریپابلیکن کمک می‌کند. در آنجا طبیعی بود که پولدارها کمک می‌کردند. کمک‌های خارجی و داخلی بعدا توسط سوپریم‌کورت آمریکا مجاز شناخته شد و اشکالی ندارد.

زاهدی خودش جدا کمک می‌داد یا کمک‌های محمدرضا پهلوی بود؟

نه، همان کمک محمدرضاشاه را می‌داد. خودش هم خرج‌هایی می‌کرد که بودجه محرمانه داشت. سناتورها و ژورنالیست‌ها را دعوت می‌کرد؛ با ژورنالیست‌ها رابطه زیادی داشت.

به شلوغ‌کاری‌هایش می‌رسیم؛ ولی خود آقای افشار چگونه کار می‌کرد؟ راحت بودید؟

آقای افشار منظم‌تر و راحت‌تر بود. انگلیسی و آلمانی خیلی خوب بلد بود و تا حدی فرانسه. راحت‌تر بود، اما آن تحرک زاهدی را نداشت. گزارش‌هایی که نوشته می‌شد، کمتر بود. افشار دنبال آن مسائل نبود. او یک دیپلمات عادی وزارت خارجه بود و اطلاعات کافی داشت. هر دو از وطن‌پرستی بهره برده بودند، منتها زاهدی بیشتر ناسیونالیسم خودش را نشان می‌داد. نمونه‌اش این است که آقای موحد (که در شرکت نفت بود و اکنون نویسنده معروفی است) با هیئتی به واشنگتن آمده بود تا درباره جزئیات کنسرسیوم نفت با آمریکایی‌ها صحبت کند. در دوره زاهدی بود و دوره کنسرسیوم داشت تمام می‌شد. طرف آمریکایی با زبان بدی صحبت می‌کرد. زاهدی گفت چون موضوع تکنیکی بود، من از سالن رفتم بیرون. برگشتم دیدم یک ایرانی با لهجه آذربایجانی سخت، مقابل آمریکایی ایستاده و آمریکایی دارد به او اهانت می‌کند. گفت «من نمی‌توانم اجازه بدهم در سفارت من به یک ایرانی اهانت شود». آمریکایی بساطش را جمع کرد و مذاکره را ترک کرد. این را آقای موحد خودش نقل می‌کند. یعنی زاهدی جلوی این مسئله می‌ایستاد که به ایرانی توهین نشود.

در دوره‌ای که آمریکا بودید، کار شما چه بود؟ دوباره همان تهیه اسناد و گزارش‌ها بود؟

یک سال اول، گزارش‌های مفصل از مطبوعات می‌خواندیم یا به وزارت خارجه می‌رفتیم و با پرسنل آمریکایی صحبت می‌کردیم یا با کارمندان سفارتخانه‌های دیگر ملاقات داشتیم. چیزهایی که از اوضاع (از جمله واترگیت) می‌فهمیدیم، می‌نوشتیم. بعد من به درخواست خودم به بخش کنسولی رفتم، چون زاهدی اخلاق عجیب و غریبی داشت. زاهدی فحاش هم بود. البته به من فحش نداد. من روحیه‌ای داشتم. من دیپلماتی بودم که از دادگستری و یک خاندان مذهبی آمده بودم و رفتاری مغایر داشتم. من دیدم این‌طور است. رفتم بخش کنسولی. بخش کنسولی سفارت را اداره می‌کردم.

آن دوره‌ای که خودتان آنجا بودید، گفتید هم‌زمان تحصیل هم می‌کردید، درست است؟

بله، من در دانشگاه امریکن‌یونیورسیتی در رشته روابط بین‌الملل (International Relations) ثبت‌نام کردم. آقای حمید مولانا استاد ما بود. آقای هندرسن (سفیر در ۲۸ مرداد) که آن وقت بازنشسته شده و پیر بود، توسط حمید مولانا دعوت شد تا درباره خاطرات ۲۸ مرداد صحبت کند. او روابط ایران و آمریکا را در قالب مبارزه با کمونیسم می‌گفت. من اتفاقا از او سؤال کردم که چرا شما همه رابطه ایران و آمریکا را در چارچوب کمونیسم نگاه می‌کنید؟

آن موقع تحصیل هم‌زمان مشکلی برای کارتان پیش نمی‌آورد؟

نه. ما در سفارت کاری که می‌کردیم، تحصیل هم می‌کردیم. بعضی‌ها دکترا گرفتند.

همان دوره زاهدی دو تا اتفاق هم افتاد. یک بار درباره لقب «Lavish Ambassador» (سفیر ولخرج) حرف زده بودید.

بله، به او Lavish Ambassador یا سفیر ولخرج لقب داده بودند. او هنرپیشه‌ها را دعوت می‌کرد و میهمانی می‌داد. الیزابت تیلور را میهمان کرد. خواننده‌های ایرانی مانند گوگوش را هم دعوت می‌کرد. کار دیگر زاهدی این بود که در اکتبر ۱۹۷۳ (هنگام جنگ اعراب و اسرائیل)، سفرای عربی را دعوت کرد. سفیر پاکستان و افغانستان هم بودند. زاهدی جامش را بلند کرد و گفت: «To the Victory of Arabs» (به پیروزی اعراب) و نوشید. این حرف بزرگی در زمان شاه بود. زاهدی طرفدار عرب‌ها بود و اسرائیلی‌ها اصلا او را دوست نداشتند.

واقعا چه شد که زاهدی قرآن را برداشت و به یک بحران گروگان‌گیری ورود کرد؟

او می‌خواست یک کاری بکند.

به نظر خودتان شجاع بود یا شومن؟

ترکیبی از هر دو. شجاعت داشت، چون ممکن بود به او تیر بزنند. پلیس به زاهدی گفت «سیاه‌پوست‌ها رعایت نمی‌کنند که در دست شما قرآن است». آنها حنفی مسلم بودند. زاهدی نوه شیخ بهاءالدین، یک طلبه جوان را که به سفارت آمده بود، در آغوش گرفت و به ناهار برد. زاهدی شهامتی داشت که قرآن را گرفت و رفت. او از خاطرات پدرش گفت. و گفت «إنّا مسلم» (من مسلمان هستم). او حنفی مسلم‌ها را راضی کرد که «پلیس به شما شلیک نمی‌کند، شما نمایندگان مجلس را آزاد کنید».

و آزاد کردند.

بله، باعث آزادی نمایندگان مجلس شد.

تا سال ۱۳۵۵ در آمریکا ماندید و تحصیل که تمام شد، برگشتید؟

من تحصیل می‌کردم. تا سال ۱۳۵۵-۱۳۵۶ ماندم. یک مقداری از سال ۵۶ برگشتم ایران.

رفتید اداره هشتم؟

رفتم اداره هشتم، مسئول امور کشورهای عربی که لبنان و سوریه و اسرائیل هم جزء آن بود که...

مسافرت اسرائیل را داشتید. واقعا این مسافرت اسرائیل چگونه رقم خورد و به چه هدفی بود؟

عین‌الله لوبرانی، نماینده آژانس یهود (در تهران) می‌خواست روابط ایران و اسرائیل را بیشتر کند.

همان ۱۳۵۵، درست است؟

۱۳۵۶. لوبرانی دعوت کرد. آقای نصیر عصار (معاون خلعتبری) و دو عضو اداره هشتم را با خودش برد. هفت، هشت نفر بودیم. به ما نگفتند داریم می‌رویم اسرائیل. به ما گفتند یک مسافرت ایتالیا در پیش است و سه روز ایتالیا خواهید بود. ما در هواپیما فهمیدیم که داریم می‌رویم اسرائیل.

یعنی خودتان در هواپیما فهمیدید؟

بله، به ما نگفتند. اسرائیلی‌ها پذیرایی کردند. شب آخر مذاکره شروع شد. ایگال آلون (وزیر خارجه) ما را به شام دعوت کرد. آقای نصیر عصار از او پرسید که چرا روزنامه‌های شما (که ترجمه روزنامه‌های آمریکایی بودند) علیه ایران می‌نویسند؟ آلون گفت «سؤال شماست یا سؤال دولت ایران؟». عصار گفت «سؤال شخصی من است». آلون گفت «خیالتان راحت باشد، ما هرگز با ایران سر جنگ نخواهیم داشت. ما به حد کافی بین عرب‌ها دشمن داریم. ما با پرشین (ایرانی) هرگز جنگ و دعوا راه نمی‌اندازیم».

آن موقع هم که گفتید رفتیم بیت‌المقدس، هم قبه‌الصخره رفته بودید هم مسجدالاقصی.

مسجدالاقصی و قبه‌الصخره را دیدیم. بیت‌اللحم و جایی که حضرت مسیح متولد شده (زیرزمین) را دیدیم.

دیوار ندبه و همه اینها را هم دیدید.

بله، دیوار ندبه رفتیم. من یک کلاه پوستی داشتم و آنجا کلاه گذاشتم. چون زمستان بود. حیفا را هم دیدیم.

و بعد که برگشتید ایران و اتفاقاتی که در ایران افتاد، خورد به قضیه کانادا. آنجا دوباره برگشتید به کانادا.

بله، دیگر مأموریت کانادا پیش آمد. من قبول کردم. همان سال ۵۶ بود. در نوامبر ۱۹۷۷ به کانادا رفتم.

و آنجا فضای کار برای شما چطور بود؟ متفاوت بود با آمریکا؟

بله، متفاوت بود. کارش کمتر بود. کار کنسولی‌اش هم کمتر بود. سفیرش آقای پروفسور رضا بود که دانشمند بود.

گفتید اختلافاتی با شما داشتند از نظر اخلاقی...

بله، اما از نظر اداری ضعیف بود. اما آدم دانشمندی در ریاضیات و ادبیات بود.

چند مدت با پروفسور رضا کار کردید در کانادا؟

حدود یک سالی شد. از نوامبر ۱۹۷۷ تا نوامبر سال بعد.

که آقای بختیار آمد...

آقای ابوالحسن بختیار آمد. برعکس پروفسور رضا، او یک دیپلمات واقعی، لارج و یک لُر بود.

آن مقطع، واقعا گرایش‌های جبهه ملی داشت، مثل پسرعمویش شاپور بختیار؟

نه. او طرفدار شاه بود. شاپور بختیار مصدقی بود.

بله، جبهه ملی بود اصلا.

نه، ابوالحسن بختیار با رژیم شاه بود.

یعنی اصلا ارتباطی با جبهه ملی نداشت.

با جبهه ملی کاری نداشت. اگر جبهه ملی بودند، سفیرش نمی‌کردند.

آخر آن مقطعی بود که بختیار دیگر آماده شده بود برای نخست‌وزیری.

آقا وقتی که نخست‌وزیر شد، ابوالحسن بختیار از شاپور تعریف می‌کرد. می‌گفت شاپور مرد لایقی است. اما خودش اساسا ملی نبود.

آن مقطع سال ۵۷، واقعا توصیه‌ای که شده بود به آقای بختیار برنگردد، برای چه برگشت؟

او گفت «مگر ایران کمونیست بشود؟». او خیلی دوست داشت به ایران برگردد. املاکی داشت. علاقه واقعی و علاقه ملکی هم داشت. بله، هر دو را داشت.

و برگشت که آن اتفاقات برایش افتاد...

برگشت و اتفاقات افتاد. مدتی در زندان بود. آدم راستی بود. تا سال ۶۴ یا ۶۵ در زندان بود.

به خاطر مواضع خودش آن اتفاقات برایش افتاد یا به خاطر پسرعمویش؟

او را متهم کردند. عباس‌قلی، برادرش، همکار شاپور بختیار بود. به‌خاطر عباس‌قلی، او را گرفته بودند که تو با برادرت تماس داری. به‌خاطر عباس‌قلی بختیار او را گرفتند.

در آن برهه‌ای که آقای بختیار برگشت، شما توی سفارت چه جایگاهی پیدا کردید؟

من همان معاونش بودم. نفر دوم سفارت بودم.

بعد از اینکه آقای بختیار برگشت، نفر اول شدید؟

بعد کاردار مطلق شدم.

به انقلاب می‌رسیم. در آن برهه گفته بودید تقریبا اعلام بیعت کرده بودید با انقلاب.

بله، حدود دو هفته قبل از انقلاب، با انقلاب ایران اعلام بیعت کردم. من اسم کسی را نیاوردم. ما آن وقت حقیقتا شاه را دوست نداشتیم. شاه، شاه نالایقی هم بود.

سابقه خانوادگی‌تان باعث شده بود که آن حرکت را انجام بدهید یا نه، اصلا خودتان همان داستان مخالفت و انتقاد از شاه را داشتید؟

شاه را دوست نداشتم. دانشجویان اطراف با علاقه به من گفتند که آقا شما هم اعلام کنید. عکس شاه را بردارید. اخوان ثالث در شعرش می‌گوید «این تصویر بر دیوار گریانم». ما با ادبیات آن وقت بزرگ شده بودیم. ادبیات آن زمان این بود که شما یک مقداری از شاه نفرت داشته باشید، وگرنه روشنفکر نبودید.

محمدرضا شاه کمک به کمپین ریپابلیکن را پنهان نمی‌کرد. آمریکایی‌ها هم پنهان نمی‌کردند. شاه مخصوصا به ریچارد نیکسون کمک می‌کرد. نیکسون اولین معاون رئیس‌جمهوری بود که بلافاصله بعد از ۲۸ مرداد به تهران آمد و شاه را تقویت کرد. شاه با او دوست بود. ما سند یا گزارش علنی ندیدیم و ندادیم، اما در آنجا بدیهی بود که شاه ایران به کمپین ریپابلیکن کمک می‌کند

خب، شما یک جایی باید با خنده... .

آن دو سال و نیم که در اداره ششم بودید، پیشنهاداتی از اروپا شد؛ چه شد که مأموریت در اروپا را نپذیرفتید؟

آن‌وقت می‌خواستم در تهران بمانم. در اداره ششم به مدت دو سال و نیم ماندم. چون بچه‌دار شدیم، دوست نداشتم به اروپا بروم. بعد آمریکا را پیشنهاد کردند.

حالا به آمریکا می‌رسیم. اداره ششم مسائل آفریقا بود، درست است؟

بله، همه‌اش مسائل آفریقا بود.

و آنجا فقط کارتان دوباره همین مسئله گزارش‌ها بود؟

گزارش‌نویسی بود. اتفاقا من از اول نوشتن را دوست داشتم. کار آن اداره، نوشتن بود و همه را بر عهده من گذاشته بودند. تلگراف‌ها و اطلاعات کافی در اختیارم می‌گذاشتند و من براساس آنها می‌نوشتم. اضافه بر آن، برای کشورهای آفریقایی (به‌جز مصر که عربی محسوب می‌شد)، جزوه‌هایی درباره سابقه آنها منتشر کردم که بعدها آقای میرفندرسکی در وزارت خارجه از آنها تقدیر کردند.

در همان اداره ششم گفتید با پسر سهیلی همکار بودید، درست است؟

بله، با آقای سهیلی که فرانسه را خوب می‌دانست. ایشان پسر علی سهیلی، نخست‌وزیر سابق بودند.

خب چه شد اروپا را انتخاب نکردید و آمریکا رفتید؟

اروپا پیش نیامد. اولین باری که من آمادگی خود را اعلام کردم، آمریکا پیش آمد. قبلا اشاره‌ای به اروپا شده بود، اما من دیگر دنبالش را نگرفتم، چون نمی‌خواستم به مأموریت بروم و می‌خواستم تهران بمانم.

و در آن دوره هم که گفتید با آقای افشار کار کردید و خود آقای زاهدی که آن موقع در نیویورک بود.

بله، آقای امیرارسلان افشار، سفیر بود. شش ماه با ایشان بودم، بعد اردشیر زاهدی آمد و سفیر شد.

یک چیزی خیلی مهم است و می‌خواهم این را با شما کالبدشکافی جدی بکنیم؛ شما در دوره واترگیت آنجا بودید که هم‌زمان با دوره کاری آقای زاهدی بود. آیا واقعا صحت دارد که محمدرضا پهلوی پولی داده باشد برای حمایت از کمپین جمهوری‌خواهان در انتخابات (کمپین ریچارد نیکسون)؟

محمدرضا شاه کمک به کمپین ریپابلیکن را پنهان نمی‌کرد. آمریکایی‌ها هم پنهان نمی‌کردند. شاه مخصوصا به ریچارد نیکسون کمک می‌کرد. نیکسون اولین معاون رئیس‌جمهوری بود که بلافاصله بعد از ۲۸ مرداد به تهران آمد و شاه را تقویت کرد. شاه با او دوست بود. ما سند یا گزارش علنی ندیدیم و ندادیم، اما در آنجا بدیهی بود که شاه ایران به کمپین ریپابلیکن کمک می‌کند. در آنجا طبیعی بود که پولدارها کمک می‌کردند. کمک‌های خارجی و داخلی بعدا توسط سوپریم‌کورت آمریکا مجاز شناخته شد و اشکالی ندارد.

زاهدی خودش جدا کمک می‌داد یا کمک‌های محمدرضا پهلوی بود؟

نه، همان کمک محمدرضاشاه را می‌داد. خودش هم خرج‌هایی می‌کرد که بودجه محرمانه داشت. سناتورها و ژورنالیست‌ها را دعوت می‌کرد؛ با ژورنالیست‌ها رابطه زیادی داشت.

به شلوغ‌کاری‌هایش می‌رسیم؛ ولی خود آقای افشار چگونه کار می‌کرد؟ راحت بودید؟

آقای افشار منظم‌تر و راحت‌تر بود. انگلیسی و آلمانی خیلی خوب بلد بود و تا حدی فرانسه. راحت‌تر بود، اما آن تحرک زاهدی را نداشت. گزارش‌هایی که نوشته می‌شد، کمتر بود. افشار دنبال آن مسائل نبود. او یک دیپلمات عادی وزارت خارجه بود و اطلاعات کافی داشت. هر دو از وطن‌پرستی بهره برده بودند، منتها زاهدی بیشتر ناسیونالیسم خودش را نشان می‌داد. نمونه‌اش این است که آقای موحد (که در شرکت نفت بود و اکنون نویسنده معروفی است) با هیئتی به واشنگتن آمده بود تا درباره جزئیات کنسرسیوم نفت با آمریکایی‌ها صحبت کند. در دوره زاهدی بود و دوره کنسرسیوم داشت تمام می‌شد. طرف آمریکایی با زبان بدی صحبت می‌کرد. زاهدی گفت چون موضوع تکنیکی بود، من از سالن رفتم بیرون. برگشتم دیدم یک ایرانی با لهجه آذربایجانی سخت، مقابل آمریکایی ایستاده و آمریکایی دارد به او اهانت می‌کند. گفت «من نمی‌توانم اجازه بدهم در سفارت من به یک ایرانی اهانت شود». آمریکایی بساطش را جمع کرد و مذاکره را ترک کرد. این را آقای موحد خودش نقل می‌کند. یعنی زاهدی جلوی این مسئله می‌ایستاد که به ایرانی توهین نشود.

در دوره‌ای که آمریکا بودید، کار شما چه بود؟ دوباره همان تهیه اسناد و گزارش‌ها بود؟

یک سال اول، گزارش‌های مفصل از مطبوعات می‌خواندیم یا به وزارت خارجه می‌رفتیم و با پرسنل آمریکایی صحبت می‌کردیم یا با کارمندان سفارتخانه‌های دیگر ملاقات داشتیم. چیزهایی که از اوضاع (از جمله واترگیت) می‌فهمیدیم، می‌نوشتیم. بعد من به درخواست خودم به بخش کنسولی رفتم، چون زاهدی اخلاق عجیب و غریبی داشت. زاهدی فحاش هم بود. البته به من فحش نداد. من روحیه‌ای داشتم. من دیپلماتی بودم که از دادگستری و یک خاندان مذهبی آمده بودم و رفتاری مغایر داشتم. من دیدم این‌طور است. رفتم بخش کنسولی. بخش کنسولی سفارت را اداره می‌کردم.

آن دوره‌ای که خودتان آنجا بودید، گفتید هم‌زمان تحصیل هم می‌کردید، درست است؟

بله، من در دانشگاه امریکن‌یونیورسیتی در رشته روابط بین‌الملل (International Relations) ثبت‌نام کردم. آقای حمید مولانا استاد ما بود. آقای هندرسن (سفیر در ۲۸ مرداد) که آن وقت بازنشسته شده و پیر بود، توسط حمید مولانا دعوت شد تا درباره خاطرات ۲۸ مرداد صحبت کند. او روابط ایران و آمریکا را در قالب مبارزه با کمونیسم می‌گفت. من اتفاقا از او سؤال کردم که چرا شما همه رابطه ایران و آمریکا را در چارچوب کمونیسم نگاه می‌کنید؟

آن موقع تحصیل هم‌زمان مشکلی برای کارتان پیش نمی‌آورد؟

نه. ما در سفارت کاری که